Lahne,
11.III.27.
W.I.

عید رمضان اولدی تحقیق جام ایرملکی
شیشه‌ها بای ساقی خوشنا تعقل ایلکی
دوستان یاران مبارک دیرن روز روزانه
بیرکلن ازدن وعیشون بیلکی
عید رمضان میرلرانه بیلان دونمار
بیللان مستند دیبان دورنه ایلیار
مولا نو تهنیت ایتدی
مبارک دامت بو تعقل ایلکی

يا فتاح

رب يسر بسم الله الرحمن الرحيم وتمم بالخير

ستة ضروريه

الحمد لله المنعم الحيوة النفوس وصحة الاجسام
والصلوة علي واضع قانون الشرع ومن
تبعه الي يوم القيام وبعد اين نسخه ايست
موسوم بستة ضروريه که بتوجه ابدان از شرايط
حافظان صحت کشت و تامل دران از مراسم ارباب
ذکا و فطنت منوي در زمان خسروي که بيت
يافت ۞ کافتاب از عکس رويش رخ بتافت
داور دوران همايون شه که هست ۞ پيش خاک درکهش
افلاک پست ۞ انکه ماه برج تمکين امده ۞ افتاب ملت
دين امده ۞ انکه از اولاد پاک مصطفاست ۞ انکه سرتا پاي او نور و صفات

انکه چون ماه از صفا تابنده شد انکه غوث روزکارش بنده

شد یوسفی زاندم که از بخت سعید آمده او را غلام زرخرید

جز دعائی او نکوید روز و شب جز رضائی او نجوید روز و شب

باد تا بر پاست چرخ نیلکون دولت و اقبال او هر دم فزون

سر دلش هرکز غبار غم مباد یکسر مو از سر او کم مباد مقدمه بباید

دانست که کار طبیب دو امر است یکی حفظ صحت و دویکری ازاله مرض

و حفظ صحت از ازاله مرض اسهل و اتم است از بهر انکه علاج

را طبیب حاذق می باید که در تشخیص و معالجه او اعتماد تمام باشد

و طبیب حاذق نادر می باشد و اگر طبیب حاذق پیدا شود شاید

که مرض از امراضی بود که معالجه پذیر نباشد و اگر معالجه پذیر باشد

شاید که اسباب معالجه مهیا نباشد شاید که مریض اطاعت طبیب نکند

و اگر مریض اطاعت طبیب کند شاید که قوت مریض وفا نکند بر تا[illegible]

جهت معالجه و اگر قوت مریض وفا کند و معالجه شود اثر ضرر و دار

و قوت مریض برقرار است در علاج تا هضم دوا و غذا کند

تقلیل حرارت غریزی و غیر آن در بدن نماید و لهذا حضرت

سید عالم صلی الله علیه و سلم فرموده اند که الاحتماء افضل

من الدواء پس بر همه کس واجب و لازم است که حفظ صحت کند

و حفظ صحت بتصرف در ستهٔ ضروری شود که آنرا ستهٔ ضروریه

گویند اول از ستهٔ ضروریه هوائی است که محیط است با بدان

و محتاج است انسان بآن از برائی تعدیل روح باستنشاق

و اخراج فضلاتش بر دو نفس تا مادام که هوائی مذکور صافی و معتدل

بوده و مخالطه نباشد او را بخار ستان و اشیای خبیثه و نباتات

ردیه و مثل جیفه و دود و غبار و امثال اینها حافظ و موجب صحت

باشند و چون متغیر شود حکم او و محدث مرض و موجب غیر از

آن گردد و تغیرات هوا یا طبیعیه است یا غیر طبیعیه و غیر طبیعی یا

مضاد طبیعت است یا غیر مضاد و تغیرات طبیعیه تغیرات فصلیه

و مراد به تغیرات فصلیه تغیراتی است که حاصل شود در هوا بسبب

متغیر شود

انتقال

انتقال از فصلی بفصلی دلالت است از تعریف فصول بحسب

اصطلاح اطبا پس گوییم که ربیع بمعنی ایشان زمانی است که

نشو و نما نباتات و محتاج نباشد در وی پوشش معتد به

از جهت برودت و نه در وی مروح معتد به از جهت حرارت و

خریف زمانی مقابل ربیع است و صیف جمیع زمان حار و

جمیع زمان بارد و تر و یک است که ربیع بمعنی ایشان اول حمل با

بیش باشد زیرا که بقلیلی المنصف نور باشند و خریف مقابل

آن و صیف و شتا در نهایت است پس هر یک از ربیع و خریف

اقصر بود از هر یک از صیف و شتا و هر فصلی موروث امراض است

که مناسب آن فصل است و مزیل مضادان مثلا فصل حار رطب

موروث مرض حار رطب است و مزیل مرض بارد یابس و فصل

بارد رطب موروث مرض بارد رطب است و مزیل مرض حار

یابس و تغیرات غیر طبیعیه که مضاد طبیعت نیست از اسباب سماویه

میباشند واز اسباب ارضیه میباشند اما اسباب سماویه چون

یعنی دو قسم است

مجتمع شدن شمس باکثری از دراری که عبارتست از کواکب کبیره

کثیره الضوء چون مشتری وزهره وشعری وقلب الاسد وغیرها

در درجه یا دقیقه که شمس در وست چه اجتماع اینها با شمس موجب

وهمچنین الکسوف آفتاب بسبب برودت هوا میشود

زیادتی حرارت هوای گردد اگرچه در شتا باشند واما اسباب

ارضیه چون اختلاف مساکن از جهت عرض یا مجاورت بحار

جبال یا از جهت وضع یا از نوع تراب عرض مقدار بعد سمت

خط استوا که در غایت اعتدال است اقلیم ثانی و ثالث

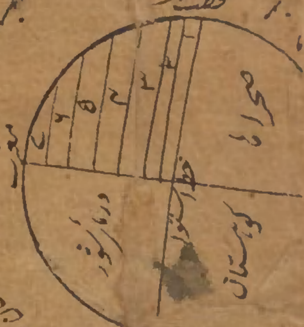
الحرارت است و سادس و سابع مفرط البروده و رابع

نزدیکست باعتدال و مجاورت بحر مرطب هوا است و بلاد بحری

که در میان یا کنار دریا بود قرطبست دور کرمی و سردی معتدل

از جهت عصیان هوا و هر موضع با بن مرتفع متسخن نمیشود از

وصیف متبرد نمیشود از مبرد در شتا بواسطه غلط هوا و حصول هوا



مکر اندکی و جبل شمالی مسخن است از جهت منع او هبوب ریاح
شمالیه بارده را و حبس او ریاح حاره جنوبیه را از جهت عکس شعاع شمس
بر بلد و جنوبی مبرد است از جهت منع او هبوب ریاح جنوبیه را
و حبس او ریاح شمالیه را و عدم عکس شعاع شمس بر بلد و مغربی افضل
است از مشرقی از جهت ستر مشرقیه شمس را مدتی از نهار و منتقل شدن
اهل بلد از برد لیل بسوی شمس قویه دفعة و از جهت منع او ریاح
مشرقیه را که افضل است از مغربیه آخر نهار بمضاده حرکت او
و بلد مرتفع اصح و ابرد است از منخفض و بلد مستوی الوضع اصح است
مکشوف و منخفض و محرق و تراب تربه یعنی زمین آب خیز
که آن نسل بخاری بود و زره و حجرها جمع شود مرطب و معفن است
و جبلی مقوی ابدانست و هوای او محکم ساز بدن است و مجود
هضم و محسن لون است و محدث زکام و نزله و صرع و فالج
خناق و رعشه و هوای حار مرخی و مضعف و مکدر حواس و مثقل

…ترب کبریتیه ۱۲ … گرم است ۱۲

وشایع و مولد خناق و حمیات و رمدست و تغیرات غیر طبیعیه

که مضاد طبیعت است چون وبا که کنایت است از عفونت هوا

که عفونتی که بیرون رود و بآن عفونت از اصلاح جوهر روح و سایر

چیزیکه متوقعست از وی چون تعدیل بدن وغیره دوم از ستة ضروریه

مأکول و مشروب است و حفظ صحت بماکول و مشروب چنان تواند

که از غذاها مثل نان گندم پاک خمیری که در تنور پخته باشند و برنج و

گوشت مرغ یکساله و بزغاله و تیهو و کبک و دراج و زرده تخم مرغ نیمبرشت

و از میوه‌ها مثل خربوزه شیرین آبدار و انگور نازک رسیده و سیب

شیرین و امرود و هو و ناشپاتی و انار و انجیر و دانه اقتصار کنند

و بکشند غذاهای دوائی چون خشخاش و کاهو و غیرهما مگر از برای

تعدیل مزاج یا مأکول و طعام خورند مگر وقتی که اشتهای صادق پیدا

شود و علامتش آنست که بعید العهد باشد باستعمال غذا و معده

از آروغی که مخبر بود از طعام سابق الطعم و از نفخ و قراقر خالی باشد و

علامت

علامت رغبت کاذب آنکه بر خلاف این بود و باید که هنوز

رغبت طعام باقی باشد که بس کنند و خود را از ادخال بکشد ازند

که زیرا ادخال حرارت بسیار است و احتراز کنند از الوان که چندین نوع

یکبار در وقت خوردن والطاله زمان اکل که مدت زمان اکل دراز

گردانید نسبت بتر و یکبار بقدر ادخال و حکما گفته اند که بهترین نو

در طعام آنست که در دو روز سه نوبت اختیار کنند یکروز

صباح و آخر روز و روزی دیگر نماز شام و این محتاج

و بعضی گفته اند که در شبانه روزی دو نوبت چنانچه

و غذا از یکدیگر شش ساعت کمتر نباشد و بعضی گفته اند که در شبانه

روزی یکنوبت و بس و بعضی این اسلم است و باید که غذای

لذیذ اختیار کنند بشرط عدم اکثار و مداومت نکنند بر نقه که رغبت

طعام را ساقط کرداند و کاهلی آرد و بر حامض که مردم را بزودی

لاغر و پیر کرداند و بر حلو که اشتها را ببرد و سخنین بدن کند و بر

باع که بدن را خشک و لاغر سازد و دفع کنند مضرت حلوای نمش

و حامض را بحلو و تفه را بحامض و مالح را به تفه و پرهیز نکنند در حین صحت که

پرهیز کردن در حین صحت چون ناپرهیزیست در حین مرض

و هر آنچه عادت در دفعات اکل و غیرها واجبست و اندک اندک

که عادت کنند بیشتر از اغذیه رویه را باید که مغرور نشود بدان و بتدریج

کنند و باید که غذای و شوربی مبرد خاص بود و صفراوی مبرد و بلغمی

مسخن ملطف و سوداوی مسخن مرطب و نهی کرده است حکما

از جمع میان شیر و ماهی و ترشی و شیر و قیحی و شیر و

و کبوتر بچه و پیاز و نو دانه و باقلی و حبوبات و خربزه و عسل و انگور

که دوا نارو هریسه و سرکه و برنج و نهی کرده اند از جمع میان آب چاه

و آب انهار و افضل آبها آب بارانست و بهترین آبها آب انهار

ست که این هفت صفت داشته باشد اول جاری باشد بر خاک پاک

یا بر سنگ دویم منحدر بود و سوئی اسفل سوم بعید المنبع باشد

چهارم

چهارم خفیف الوزن بود پنجم بسیار باشد ششم شیرین بود

هفتم تیز رو بود هشتم از جنوب بشمال یا از مغرب بمشرق

رود وآب چشمه خالی از غلظتی نیست از برای آنکه از آفتاب

و باد که ملطف اند دور نیست وآب کاریز از آب چشمه اردی است

وآب چاه از آب کاریز وآب ... از آب چاه و باید که آب را بعد از

... غذا ... هضم خورند و مدت آنرا دو ساعت تخمین کرده اند

و بر بالای میوه خاصه خربوزه و در عقب مباشرت و بعد از حمام

زنهار نه نمایند و در میان طعام آب که از آب خوردن و زهر ...

رطوبت قوی کردد و در هضم نقصان واقع شود ...

... و چون حرکت بدنی باعتدال باشد

بدنی را قابل غذا سازد و بجهت ازاله رطوبات مرخیه تقویت

مفاصل داوتار و رباطات کند و ایمن کرداند از جمیع امراض

مادیه و اکثر مزاجیه و سکون اعون است بر هضم و حرکت بر انحدار

و وقت ریاضت که عبارتست از حرکت بدنی بعد از

غذا و کمال هضم اوست و علامتش اشتیاق طبیعت بسوی غذا

دیگر و غیر انست و دلالت کند احتراز بسیار بر ریاضت معتدل

و اصفرار بر مفرط و هر عضوی که ریاضت او بسیار شود اقوی گردد

خصوصا بر نوع آن ریاضت مثلا اگر بسیار شود ریاضت بدن

در حمل اشیا قوی شود بر حمل اثقال و هر عضوی را ریاضتی خاصست

ریاضت صدر قرائت پس باید که ابتدا کرده شود از خفیف

بتدریج از برای آنکه فعل قوی دفعة ضرر کند و ریاضت

سمع سماع نغمات لذیذه از حاده یا ثقیله یا مختلط بینهما و ریاضت

بصر قرائت خط دقیق و نظر کردن بسوی مواضع بعیده خصوصا

مستنیره و نگاه معتدل چه روح نفسانی منقبض میگردد بسبب

و ماغ ... و متفرق میگردد پس بیرون می آید چیزی که در

از فضلات بد ... خیل چون با عتدال بود ریاضت

جمع بدنست وتحلیل او اکثر است واز تسخین و نافع است تا

فهمین را به تحلیل بقایای امراض وهمچنین ریاضت جمع بدنست تریج

بار اجمع وتمود وقایما وقاعدا ومضطجعا وترجح میل است وارجح

جمع ارجوحه مراوف مهد که گاز گویند وهمچنین ریاضت تمام

بدنست طرد خیل اما از ریاضت قویه است که تحلیل وتسخین او

بسیار است [illegible] بدن ونفس است لعب تعبولجان وبرابر

انکه کره [illegible] بدن را ریاضت است ظاهر

اما جهته انکه نفس را ریاضت است آنست که لازم اوست فرح تو

وحزن وتعبها ودر اطلاق ریاضت بر فعل نفس نوعی تجوز

از برای انکه ریاضت مخصوص است بحرکت بدنی چنانچه قبیل

معلوم شد واز قبیل ریاضت بدن ونفس است مسابقه الخیل

رکوب سفینه ریاضت جمیع بدنست ومحرک اخلاط لطیفه وغلیظ و

قالع امراض مزمنه چون جزام واستسقا وقوی معده است

بدانکه لفظ بر دو قسم است حقیقی ومجازی حقیقی
لفظی را گویند که مستعمل باشد در موضوع له
چون رجل که موضوع له او ذکر من بنی
آدم است
ومجازی لفظی را گویند که مستعمل
شود در غیر موضوع له
بواسطه قرینه
چون اسد که موضوع له او
حیوان معین است واستعمال
او در رجل شجاع مجاز است
لیکن بواسطه قرینه شجاعت
که خاصه اسد است وکذلک ریاضت
که در حقیقت موضوع له او بدن است
واستعمال او در نفس مجاز است ١٢

وچون از وغشیان وقتی عارض شود نفع تمام دهد باخراج فضول

پس باید که مبادرت نمایند بحبس آن مگر وقتی که بافراط انجامد

و منجر بضعف شود و دلک از جمله انواع ریاضت است و اقسام

آن شش است خشن و املس و صلب و لین و کثیر و قلیل

خشن فضلها را تحلیل دهد و رنگ روی را سرخ گرداند و بدن را

فربه سازد و جذب دم بسوی خارج و املس رنگ وی را سرخ

گرداند و بدن را فربه کند کمتر از خشن و صلب اعضا را محکم کند

و فضلات را تحلیل دهد و لین سست کند عضو را و تحلیل ندهد مگر اندک

و کثیر فضلات را تحلیل دهد و قلیل تحلیل ندهد معتدل باید که ریاضت

در میان دلک استعداد و دلک استرداد واقع شود و دلک استعداد آن

باشد که از دلک لین بتدریج بصلب آید و دلک استرداد آنکه از صلب

بلین آید چهارم از سته ضروریه حرکت و سکون نفسانیست و لازم

حرکت نفسانیست حرکت روح یا بسوی خارج و دفعةً چنانکه در غضب

با

یا قلیلاً قلیلاً چنانکه در فرح یا بنوبتی داخل و دفعةً
چنانکه در فرح یا قلیلاً قلیلاً چنانکه در غم یا بنوبتی
داخل و خارج چنانکه در خجالت و ایضاً لازم حرکت
نفسانی است سخونة تا بحرکت الیه و برودت ما بحرکت عنه
افراط حرکت نفسانی مهلک است و افراط سکون
نفسانی مبرد و مبلد پنجم از سته ضروریه نوم و یقظه است
و نوم در خلاء معده مبرد است یا تحلیل روح و نوم نهار
مفسد لون و مرخی قوای نفسانیه و مورث صلابت طحال است
و چون عادت شود جایز نیست ترک آن مگر بتدریج
و سهر مفرط مجفف دماغ و مستی هضم و تحلیل قوت
و بجمیع تحلیل ماده است و نعاس موجب تحیر طبیعت
و فساد غذا است ششم از سته ضروریه استفراغ و احتباس
و افراط استفراغ بالذات مجفف و مبرد است

از جهت انحلال رطوبات وارواح درو و بالعرض که آن
که مسخن و مرطب بود چنانکه خلط خارج بارد یابس
باشد و نیز دیگر خروج آن حرارت و رطوبت بیرون میتواند
گردد از جهت هیجان موجب حرارت بسبب زوال
ضدی که برودت است و یبوست است و لازم افراط احتباس
بود شدة و عفونت سقوط شهوت و ثقل بدن
والله اعلم خاتمه رباعی این مختصر که با وفایده منشر
همه آفاق راچه خاص وچه عام یافت در سال نهصد
چل چار سمت ختم و صورت اتمام تمت ...

بسم الله الرحمن الرحیم

دلایل النبض

الحمد لله النافع الحکیم العلام والصلوة علی زبدة
الاولیائ و ابنیاء و اد والکریم و بعد پوشیده نماند که این
سطری چند است از صناعت طب در احوال نبض بر حال بدن که جهت
طالبان این فن مرقوم شده و بدلایل النبض موسوم گشته
مثنوی دارم امید بو یعنی که مدام فیض کثیر نما زین چه
خاص چه عام خلق عالم شوند از این محظوظ ما نیز از آفت
زمان محفوظ نبض بدانکه آیینه است از اوعیه اروح
مرکب از انبساط و انقباض جهت تعدیل روح و اخراج

فضلات